تطبیق تکون هلال بر مبنای تموج پایه؛ بازگشت شیء به رخداد

38:22

پس این یک مبنا است. مبنا این شد که وقتی سر و کار ما با زمان است چاره‌ای نداریم در آن زمان به یک جزء نشکن همان زمان برسیم. ولو محال نیست که آن جزء نشکن را بشکنیم. اگر آن را بشکنیم دیگر آن عالم محو می‌شود. نمی‌گویم که محال است آن را بشکنیم، من اصلاً این را عرض نمی‌کنم. اتفاقا ممکن است و اولیاء خدا این کار را می‌کنند. قبلاً عرض کرده بودم. این هیچی. اگر ما آن را بشکنیم دیگر این عالم نیست و این عالم محو می‌شود. قوانین این عالم از بین می‌رود.

شاگرد: یعنی احکام مترتب بر این عالم دیگر نیست.

استاد: دیگر نیست و تمام می‌شود. روی این مبنا حالا عرض می‌کنم؛ روی این مبنا ما می‌توانیم رؤیت هلال را با یک خصوصیتی از پارادوکس خرمن نجات بدهیم. وقتی زمان این عالم ما متصرم است، یک جزء لایتجزی از «آن» داریم، در آن «آن» با آن قبل رخدادهایی هست که دیگر نمی‌توانیم آن آن را بشکنیم. و این پدیده به‌عنوان جزء لایتجزای حرکت، جزء لایتجزای زمان و جزء لایتجزای خط مستقیمی که راسم آن بود شکل می‌گیرد.

عرض الآن من این است: اگر بخواهیم هلال را در علم الله توضیح بدهیم، می‌گوییم: ثبوتا ما چه مشکلی داریم که در علم خدای متعال لحظه شروع ماه داشته باشیم که لحظه اهلال هلال است؟!

شاگرد: ابتدای بحث می‌خواستید بین رخداد و شیء تفکیک کنید. هلال را رخداد می‌دانید؟

استاد: هلال شیء است.

شاگرد: شما می‌فرمودید رخداد یک لحظه و آن می‌خواهد. اما توضیح ندادید که شیء به چه صورت است.

استاد: الآن این مبنا را برای این گفتم: می‌خواهم بگویم اشیاء انواعی است. اشیائی داریم که با این‌که اشیاء هستند روی مبنای قبول جزء لایتجزای حرکت و زمان، آن اشیاء قابلیت دارند از ابهام در خرمن بیرون بروند. نه به این صورت که ما طرق مضی آن را کشف کنیم، بلکه فعلا ثبوتی آن را می‌گوییم. فی علم الله تعالی معلوم است. مثلاً هلال چیست؟ شکل هلال را همه می‌دانیم. اگر بگوییم ثبوت هلال، یک نقطه آغازی دارد؛ وسط هلال ضخیم‌تر از جاهای دیگرش است. نقطه شروعش یک نقطه است که همان وسط قوس است. اگر هلال را یک قوس دون درجه‌ای در نظر بگیری نقطه چهل و پنج درجه که در وسط این قوس است، اول آشکار می‌شود. چرا؟ چون سر آن چهل و پنج درجه از همه جا ضخیم‌تر است. پس اول به‌عنوان یک نقطه، آن پیدا می‌شود. بعد مدام اضافه

می‌شود. دو طرف قوس از سر نقطه چهل و پنج درجه جلو می‌رود تا به دو درجه برسد. سر هلال که جلو می‌رود خیلی تیز است. اما هر چه از سر هلال به کمر هلال و وسط هلال نزدیک‌تر می‌شوی ضخیم‌تر است. خب پس سر و کار ما با چیست؟ یک لحظه‌ای که نقطه رأس چهل و پنج درجه به‌عنوان نقطه آغازین لایتجزای «آن» (لحظه)، در این عالم ما تشکیل می‌شود. این در علم الله چه مشکلی دارد؟! بگویی آن «آن» لایتجزی و آن نقطه لایتجزی از هلال که درست در رأس زاویه چهل و پنج درجه که قوس دو درجه دارد تشکیل می‌شود.

خب اینکه معلوم است هلال نیست. این نقطه است. ولی فی علم الله تعالی لحظه آن معلوم است. لحظه آن فی علم الله معلوم است ولی هنوز هلال نیست. خب قرار شد لحظات لایتجزی باشند و پشت سر هم می‌آیند. ما یک نقطه نورانی داریم که از دو جهت دارد به آنات بعدی افزوده می‌شود. هر آنی که می‌آید از دو طرف قوس یک هلال تیز جلو می‌رود و قوسش وسیع‌تر می‌شود. از طرف محیط و اندرون آن هم ضخامت هلال بیشتر می‌شود. خب زمان‌های این معلوم است. لحظه به لحظه دارد از دو طرف به این نقطه اضافه می‌شود، از وسط هم به آن اضافه می‌شود. اضافه شدن‌های هم هست که نسبت خودش را دارد. و ما هم از جزء لایتجزی دست بر نمی‌داریم. ولی در اینکه در چند جزء لایتجزی چقدر ضخامت بیابی مشکل ریاضی نداریم.

بنابراین لحظه‌ای که می‌رسد که قوس می‌شود دو درجه کل قوس است. در اینجا بگویی در علم الله تعالی هست که در این «آن» قوس دو درجه با یک ضخامتی کامل شد. الآن در اینجا شیء به حادثه برگشت. شیء به لحظه‌ای مثل زوال برگشت. روی این مبنا ما ثبوتا مشکلی نداریم. می‌گویی خدای متعال می‌داند که در یک لحظه اهلال هلال شد.

از مرحوم سید گفتم که ایشان می‌گوید آدم می‌فهمد. یادم آمد؛ شاید پارسال هم عرض کرده بودم؛ بیش از سی سال است؛ شاید سی و هفت-هشت سال است که این را شنیده‌ام. یکی از ساداتِ اجله، خودشان در حرم از سید دیگری شنیده بودند که نظر حسن و خیری به آن سید داشتند. گفتم آقا سید هر روز حرم است و مشرف می‌شوند. اواخر ماه مبارک بود. دو-سه روز بعدش آقای سید برای من فرمودند. گفتند من در حرم بودم و اواخر ماه بود. بعد از ظهری بود. نمازِ ظهر و عصر را خوانده بودیم. نمازِ ظهر و عصر مسجد حاج آقا می‌آمدند و بعد به حرم رفته بودیم. حدود ساعت دو و نیم بعد از ظهر بود. سید دیگری که ایشان او را می‌شناختند و نظر حسن به او داشتند، حدود ساعت سه در حرم به هم رسیدیم. حال و احوال کردیم. بعد گفت فلانی من در مسجد بالاسر نشسته بودم، ساعت دو و نیم بود و داشتم قرآن می‌خواندم. یک دفعه دیدم ماه مبارک جمع شد و به آسمان رفت و محو شد! خیلی چیز جالبی است! خب دو و نیم بعد از ظهر بود، باید صبر کنیم در غروب هلال را ببینیم. ایشان نه در فکرش بوده و نه هیچی، با صفا در حرم نشسته بودند. آن هم با این شرائط که ایشان در فضای بحث‌های فقهی نبوده. کسی که صرفاً مشغول کار خودش بوده مشاهده‌های کرده. سال‌ها گذشته ولی مشاهده ایشان برای بحث خودمان به یادم می‌آید. ایشان دو و نیم بعد از ظهر می‌گویند ماه مبارک رفت! الشهر، شهر یک قطعه زمانی است. لحظه پایانی آن رسید. لحظه پایانی آنکه رسید، آن قطعه رفت، حال شما به‌خاطر «أتمّوا الصیام الی اللیل» مجبور هستید روزه را تا غروب بگیرید. اینها حرف‌های دیگری است. ادله فقهی سر جایش است. منافاتی با مشاهده ایشان ندارد. او می‌گوید این لحظه پایانی است، الآن اهلال هلال شوال شد. او که در حرم بوده و خبر نداشته!

بازبینی #1
ایجاد شده در 11 مه 2026 12:48:24 +0330 .
به روزرسانی شده در 11 مه 2026 12:49:46 +0330 .